

کالبد شکافی تناقض در آرا سیاسی محمد علی فروغی

دکتر ابراهیم عباسی^۱

مهدی رحمانی^۲

چکیده:

روشنفکران غربگرا نقشی اساسی در ورود و ترویج مفاهیم و آرای سیاسی نوین به ایران در تاریخ معاصر داشته‌اند. ولی این نخبگان و روشنفکران در فهم تحولات و بنیادهای فکری ایران ناتوان بودند به همین دلیل در نفوذ کارآمد این مفاهیم و بینش سیاسی جدید ابهامات زیادی وجود دارد. محمدعلی فروغی از نخبگان و اندیشمندان دوره پهلوی است که هم در عرصه فکری و هم در عرصه عملی و هم در سیاست گذاری تاریخ معاصر ایران بسیار تاثیرگذار بوده است. او با اندیشه تجدد، فرهنگ غربی، پیشرفت و ترقی وارد صحنه سیاست عصر پهلوی شد. همچنین فروغی در انتقال و ترویج مفاهیمی همچون ناسیونالیسم، بومی‌گرایی، هویت‌گرایی ایرانی، وحدت کشور، حاکمیت قانون و دموکراسی تلاش فکری زیادی داشت.

واژگان کلیدی: فروغی، پهلوی اول، ناسیونالیسم، مدرنیسم، هویت دینی

^۱ - استادیار و عضو هیئت علمی، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

e.abassi.ir@gmail.com

^۲ - کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، قزوین، ایران

m.rahmani@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۶

مقدمه:

سلسله پهلوی در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی روی کار آمد. در تاریخ معاصر ایران خصوصاً در سه دهه اول (۱۳۳۰-۱۳۰۰) یکی از اندیشمندان معاصر ایرانی که ضمن برخورداری از فضایل علمی توانست به کسوت وزارت و صدارت نایل آید، محمد علی فروغی بود.

فروغی در دوره پهلوی اول (۱۳۲۰-۱۳۰۴) و پهلوی دوم (۱۳۵۷-۱۳۲۰) توانست بطور جدی بر سپهر سیاسی اثرگذار باشد. او از انقلاب مشروطه تا انتقال سلطنت به پهلوی دوم در سیاست و فرهنگ ایران در برهه‌های حساس چون انتقال قدرت از قاجار به پهلوی و همچنین انتقال قدرت از پهلوی اول به پهلوی دوم نقش آفرینی کرده است. فعالیت‌های سیاسی او دامنه بسیار گسترده-ای دارد. وی قبل از تاسیس سلسله پهلوی در سمت‌هایی چون نمایندگی دور دوم مجلس، ریاست مجلس، عضویت در هیأت نمایندگی ایران در کنفرانس صلح پاریس، وزیر مالیه، وزیر عدلیه و وزیر خارجه به ایفای نقش پرداخت و از سال ۱۳۰۴ ه.ش در تشکیل مجلس موسسان برای انتقال قدرت از قاجار به پهلوی نقش فعال ایفا کرد. وی در دوره رضاشاه سه بار به مقام نخست وزیری رسید و علاوه بر آن وزیر جنگ، سفیر کبیر و مأمور فوق‌العاده ایران در ترکیه، ریاست سازمان ملل، وزیر اقتصاد، مالیه، وزیر خارجه و سرانجام وزیر دربار بود. بررسی تحلیلی آراء سیاسی ایشان در دستور کار اصلی این مقاله قرار دارد. محمدعلی فروغی از جمله شخصیت‌هایی است که مؤلفه‌های گوناگونی را در چارچوب زندگی خود به هم متصل کرده است. از جمله نخبگان سیاسی است که در بعد فرهنگی نیز فعالیت‌های بسزایی داشت. حیات سیاسی فروغی بیش از هر چیز با حیات رضاخان در بدو و انتهای سلطنتش گره خورده است. محمد علی فروغی اندیشمندی لیبرال بود و دارای آراء و اندیشه‌هایی همچون ملی‌گرایی، رواج روشنفکری در ایران، برابری حقوق یعنی مساوات در مقابل قانون، آزادی خواهی، نقد دولت‌گرایی، نقد سوسیالیسم، و ... بوده که توانست نقش و تاثیرگذاری مهمی در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و... دوره خود ایفا نماید.

عده‌ای او را شخصیتی زبون و وابسته و پایه‌گذار دیکتاتوری رضاخان به شمار آورده‌اند و به فعالیت‌ها و ارتباطات وی در فراماسونری و تعلق خاطرش به سیاست بریتانیا توجه کردند و برخی دیگر از تعادل رفتار و عقاید و تعلقات عالمانه او سخن گفته‌اند. فروغی را از پشت عینک‌های متفاوت و متعدد چون فراماسونری، پایه‌گذار دیکتاتوری رضاخان، آنگلو فیل و طرفدار سیاست بریتانیا، تئوریسین سلسله پهلوی در معرض داوری قرار داده‌اند. (مه‌دوی، ۱۳۸۶)

چارچوب مفهومی:

شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سلطنت قاجار و عقب ماندگی علمی، صنعتی در کنار وجود فقر اقتصادی و جهل و بیسوادی و خرافات حاکم در میان اقشار مختلف اجتماعی و وجود حکومت استبدادی و منازعات فرقه‌ای، قومی، قبیله‌ای و همچنین دخالت و نفوذ قدرت‌های بزرگ استعماری در دوران روسیه تزاری، بریتانیا و اختلافات دیرینه ایران با عثمانی، وضعیت خاص اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را در ایران فراهم آورده بود و شکست‌های متوالی ایران در مرحله اول و دوم جنگ با روسیه تزاری، عقب ماندگی و ضعف نظام سیاسی و حکومتی در ایران را به روشنی نشان داد. «قاجارها ظل الله هایی بودند که حیطة قدرتشان اغلب از پایتخت فراتر نمی‌رفت پادشاهانی که خود را نمایندگان خدا در سرزمین می‌دانستند و به دیده رهبران مذهبی غاصبان قدرت الهی بودند». (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۳۷) شکست‌های نظامی به اعطای امتیازهای دیپلماتیک انجامید، امتیازهای دیپلماتیک کاپیتولاسیون-های تجاری را به بار آورد، کاپیتولاسیون‌های تجاری راه نفوذ اقتصادی را هموار کرد و نفوذ اقتصادی با متزلزل کردن صنایع بومی، اختلافات اجتماعی شدید پدید آورد. سلسله قاجار این تهاجم را به دو شیوه کاملاً متفاوت پاسخ داد: نخست در نیمه نخست در نیمه این قرن کوشید دو برنامه بلند پروازانه برای نوسازی سریع، تدافعی و دولتی آغاز کند اما چون ناکام ماند در نیمه دوم قرن به اصلاحات جزئی پرداخت در این اصلاحات بیش از آنکه با غرب مقابله کند همکاری کرد. دولت را در برابر جامعه تقویت کرد جامعه را در برابر دول خارجی و به جای تغییرات کلی در سطح دولت به اندک تغییراتی در دربار صورت داد نخستین حرکت نوسازی را عباس میرزا انجام داد. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۴۷) آشنایی ایرانیان با فرهنگ و تمدن مغرب زمین و تحولات فکری اروپا پس از انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه که زمینه‌های ظهور اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌هایی نظیر لیبرالیسم، ناسیونالیسم، دموکراسی، سکولاریسم و اشکال جدید حکومت در قالب نظام‌های پارلمانتاریستی، اندیشه تفکیک قوا، انتخابات، قانون اساسی زمینه ساز پیدایش تفکرات و اندیشه‌های نوین در ایران فراهم ساخت که از آن شاید بتوان تحت عنوان گفتمان مدرنیسم، تجدد و نوگرایی در ایران نام برد. در این دوران گفتمان حاکم بر جامعه سنتی و عقب مانده ایران گفتمان پاترمونیالیسم سنتی بود. «پاترمونیالیسم گفتمان سیاسی نظام سنتی ایران پیش از انقلاب مشروطه بوده است... این گفتمان به طور کلی بر پدرسالاری سیاسی، آمریت و اطاعت و تابعیت محض، پیوند سیاست با اسطوره مذهب و رابطه میان حاکم و خداوند، قداست

قدرت و نفوذ ناپذیری آن، حذف رقابت و مشارکت و غیر متکی بوده است. هر گفتمان به فرد، هویت خاصی می‌بخشد و فرهنگ خاصی را رواج می‌دهد. گفتمان پاترمونیالیسم در ایران هویت سیاسی خاصی به ایرانیان بخشید که مهمترین ویژگی‌های آن عبارتند از: فرصت طلبی سیاسی، انفعال، اعتراض پنهان، ترس و تسلیم، سکوت، فردگرایی منفی و غیره». (بشیریه، ۱۳۸۲: ۶۶)

مواجهه جامعه ایرانی با غرب زمینه ساز پیدایش گفتمان جدیدی در میان اقدار خاصی از اجتماع گردید که به عنوان روشنفکران جامعه مطرح شده بودند اینان اغلب از میان کسانی که برای آموزش به خارج رفته بودند و با فرهنگ و تمدن غرب آشنایی پیدا کرده بودند خود را در جامعه بروز می‌دادند. «تاثیر غرب طی نیمه دوم قرن سیزدهم هجری از دو طریق جداگانه به رابطه سست دولت قاجار و جامعه ایران خلل وارد آورد: نخست؛ نفوذ غرب به ویژه اقتصادیش بازار را تهدید کرده و از این رهگذر به تدریج علائق تجاری مناطق را پراکنده دانست تا در یک طبقه متوسط فرامنطقه‌ای که برای نخستین بار به نارضایتی مشترک خویش آگاه بود فراهم آیند. این طبقه متوسط به سبب وابستگی‌هایش به اقتصاد سنتی و اعتقاد شیعی، در سال‌های بعد به طبقه متوسط سنتی موسوم شد. دوم؛ تماس با غرب به ویژه تماس عقیدتی (فرهنگی) از طریق نهادهای نوین آموزشی، مفاهیم جدید، آرزوهای جدید، مشاغل جدید و مآلاً طبقه متوسط شغل جدیدی به نام روشنفکران پدید آورد. جهان‌بینی این روشنفکران دارای تحصیلات نوین با جهان بینی روشنفکران سابق درباری تفاوت اساسی داشت آنان نه به حق الهی پادشاهان که به حقوق سلب ناشدنی آن معتقد بودند نه از مزایای استبداد سلطنتی و محافظه کاری سیاسی، بلکه از اصول لیبرالیسم نه ناسیونالیسم و حتی سوسیالیسم دفاع می‌کردند».

(آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۴۶) بنابراین پدیده ناسیونالیسم در ایران در روند مدرنیته و مدرنیسم و گفتمان مربوط به آن شکل گرفت و استعمار خارجی و دخالت‌های آن در ایران و عدم توانمندی گفتمان پاترمونیالیستی در پاسخگویی به مشکلات اساسی جامعه زمینه ساز گرایش روشنفکران متجدد ایرانی که تحت تاثیر خودآگاهی جدیدی قرار داشتند به ناسیونالیسم را فراهم آورد و این روشنفکران به جای مطالعه و پویش عمیق نابسامانی‌های اجتماعی ایران و علل عقب ماندگی جامعه ایرانی به روش علمی اغلب با تصویری شاعرانه از مدرنیسم، تجدد و آموزه‌های فرهنگ و تمدن مغرب زمین تمایلات افراط آمیزی به فرهنگ مغرب زمین نشان می‌دادند و با مشاهده وضعیت اسفبار جامعه ایرانی و حاکمیت استبداد و فقدان قانون در ایران راه نجات ایران را به تقلید از روشنفکران غربی، لیبرالیسم، سکولاریسم و جدایی دین از سیاست و ناسیونالیسم و

بازگست به دوران ایران باستان و تمدن باستانی ایران منهای ایران دوران اسلام می‌دانستند. «ناسیونالیسم روشنفکران بیش از مشروطیت آمیزه‌ای بود از تصورات رمانتیک درباره گذشته ایران و هویت ایرانی و اندیشه حکومت قانون و حاکمیت مردمی و در آن آنچه به تعریف ملت نه عناصر سازنده ملیت و یگانگی ملی مربوط می‌شود و در مقایسه‌ای با بحث‌های مربوط به حکومت قانون می‌شود جنبه فرعی داشت». (انتخابی، ۱۳۷۱) ویژگی‌های اساسی روشنفکران این دوران مخالفت با دین، مذهب ستیزی، مخالفت با روحانیت و با هرگونه مظاهر دینی و مذهبی بود. این روشنفکران با تقلید بدون چون و چرا از روشنفکران غربی به ویژه فرانسوی عصر روشنایی که به انقلاب کبیر فرانسه انجامید با دین و مذهب به مخالفت پرداختند. جلال آل احمد این روشنفکران را چنین معرفی می‌کند: «نخستین پشتوانه رفتار ضد مذهبی روشنفکران عصر روشنایی که به انقلاب کبیر انجامید- انقلاب صنعتی ناشی از تحول علوم بود یعنی اینکه روشنفکران فرانسوی- اروپایی به طور اعم در آن دوره عالم بوده و داشت تخصص پیدا می‌کرد. علاوه بر این اصالت بشر (اومانیزم) برای او نوعی جانشین مذهبی شده بود که همه اصالت‌ها را به آسمان حواله می‌دهد. به تعبیر دیگری روشنفکری که رهبر انقلاب کبیر فرانسه بود از فرمان ازل سرپیچیده بود و می‌خواست اختیار لوح و قلم را به دست خود بگیرد و می‌دانست که به جای وحی آسمانی چگونه زمینی شد، مثلاً روح القوانینش، می‌شود نوشت یا باید نوشت و دایره المعارف نویسان نوعی انجیل نویسان جدید بودند و قرارداد اجتماعی را به جای قضا و قدر می‌نهادند و آن وقت روشنفکر ایرانی که صد سال پیش به این طرف به تعارض با روحانیت برخاسته، کی و کجا از نتایج انقلاب صنعتی برخوردار بوده است؟ و جز در حوزه استعمار و مصرف چه سهمی از علوم جدید دارد. (آل احمد، ۱۳۸۵: ۲۶۱) علیرغم ویژگی‌های مزبور که از نکات منفی روشنفکران ناسیونالیست ایران به شمار می‌رود که بعدها نیز تا حدود زیادی استمرار یافت این گروه از ایرانیان در صدد تلاش برای یافتن راهی برای جبران عقب ماندگی‌های کشور بوده و درمان آن را پیروی از روش مغرب زمین می‌دانستند. در این مورد ریچارد کاتم در کتاب **ناسیونالیسم در ایران** می‌نویسد: «در اواخر سده نوزدهم میلادی ایرانیان بودند که درک ناسیونالیستی داشتند و مانند معاصران فرانسوی نسبت به کشور خویش دارای احساسات ناسیونالیستی بودند این نخستین ناسیونالیست‌های ایرانی نقش مهمی در تحولات سیاسی ایفاء کردند و چون رفتار سیاسی این قبیل افراد تا حد زیادی تابع ارزش‌های ناسیونالیستی‌شان بود، ناسیونالیسم ایران مدت‌ها پیش از شکل‌گیری مشارکت توده‌ها در امور سیاسی این کشور

عامل مهمی در تعیین رفتار سیاسی بود. از این رو تصادفی نیست که نخستین ناسیونالیست‌های ایرانی در ضمن از نخستین تجدد نظرطلبان این کشور محسوب می‌شوند». (کاتم، ۱۳۷۱: ۳۵)

یکی دیگر از نویسندگان، این ناسیونالیسم را چنین وصف می‌کند: «و ناسیونالیست‌های تجدد خواه بر آن بودند که نجات ایران در گرو ایجاد دولتی مقتدر است که جایگزین دستگاه دیوانی مانند گذشته شود. بساط اقتدار را تامین نماید دست علماء را از مداخله در امور دینی کوتاه کند (تفکیک دین از سیاست) به جای موزائیکی از اقوام که به زبان‌های مختلف و گوناگون سخن می‌گویند و به فرقه‌های مختلفی تقسیم شده‌اند که لحظه‌ای از دشمن همدیگر باز نمی‌مانند ملتی یگانه ایجاد کند که به یک زبان سخن می‌گویند دارای فرهنگ واحدی است و به هستی امروزی و گذشته تاریخی خود آگاه است دولتی که نه تنها ملت خود را می‌آفریند بلکه او را تربیت می‌کنند و با تمدن آشنا می‌کنند». (انتخابی، ۱۳۷۱) این گروه از ناسیونالیست‌ها را می‌توان ناسیونالیست‌های غربگرا نام نهاد که به شدت به دین، مذهب، سنت و آموزه‌های فرهنگی و دینی حمله ور می‌شدند. در راس این ناسیونالیست‌های افراطی می‌توان از سید حسن تقی زاده نام برد او که مدتها در کسوت روحانیت قرار داشت در مواجهه و روبرو شدن با مدرنیسم غربی آنچنان دچار خودباختگی گردید که نوشت «وظیفه اول همه وطن دوستان ایران قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون استثنا» (جز از زبان) به سخن دیگر: ایران باید ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس (انتخابی، ۱۳۷۷).

وی در جای دیگر می‌نویسد: «ایران باید به یقین بداند که اصلاحات و نظم و تمدن در ایران باید به دست فرنگی‌های مستخدم ایران به اختیار اجرا خواهد شد و یا به دست فرنگی‌های حکمران در ایران به اجبار». شرایط نابسامان سیاسی اجتماعی ایران پس از انقلاب مشروطیت نیز که تحت رقابت‌های دولت‌های روسیه تزاری و بریتانیا در ایران در حال تحول بود و دولت بریتانیا به منظور حراست از منطقه نفوذ خود در شبه قاره هند در صدد این بود که در ایران دولتی قوی و متمرکز روی کار بیاید چنانچه جیمز فریزر در سفرنامه‌اش می‌نویسد: ایران برای در امان ماندن از دشمنان داخلی و خارجی به سلطانی جنگجو و مصمم نیازمند است. شاهی ضعیف و آرامش طلب هر چند سلیم النفس باشد موجب استیصال و ویرانی کشور خواهد بود. او باید همواره شمشیری آخته برای حراست و مجازات آماده در دست داشته باشد. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۴۸) طی سال‌های ۱۲۹۹ الی ۱۳۰۴ فعالیت‌های رضاخان در ایران و کمک

انگلیسی‌ها در جهت قدرت یافتن وی و همچنین همراهی روشنفکران بویژه ناسیونالیسم‌های افراطی نظیر سید حسن تقی زاده زمینه را برای به سلطنت رسیدن وی فراهم ساخت در این دوران سه روزنامه و نشریه مبلغ ناسیونالیسم افراطی بودند. روزنامه ایرانشهر که حسین کاظم زاده دیپلمات سابق سفارت ایران در لندن حامی ادوارد براون و برادر دموکراتی برجسته که خیابانی از تبریز تبعیدش کرده بود از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ در برلین آلمان انتشار می‌داد، فرنگستان که مشفق کاظمی عضو جوان هیات دیپلماتیک از ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ در آلمان و آینده که دکتر محمود افشار استاد علوم سیاسی و تحصیل کرده اروپا در سال ۱۳۰۴ در تهران بنیان گذاشت.» (همان، ۱۱۲) در نخستین سرمقاله فرنگستان آمده است: «ایران خود را استبداد سلطنت (قاجار) رهنانیده است اما اکنون به دیکتاتور انقلابی نیاز دارد که توده‌های ناآگاه را به زور از چنگ روحانیت خرافاتی برهاند در کشوری ۹۹ درصد مردم آن رای خود را با نظر ملایان مرتجع! به صندوق‌های رای می‌ریزند تنها امید ما فردی چون موسولینی است که بتواند نفوذ مقامات سنتی را از میان بردارد و بدین بیان نگرش نوین، مردانی متجدد، ملتی متجدد را فراهم می‌آورد.» (آبراهامیان، ۲۱۳) بدین ترتیب رضاخان با تکیه بر گفتمان جدید روشنفکران ایرانی مبتنی بر مدرنیسم، ناسیونالیسم ایرانی را محور حرکت‌های خود در ایران قرار داد. «وی خواهان ایرانی بود که از یک سو رها از نفوذ روحانیون، دسیسه بیگانگان، شورش عشایر و اختلافات قومی و از سوی دیگر دارای مؤسسات آموزشی به سبک اروپایی، زنان متجدد و شاغل در خارج از خانه، ساختار اقتصادی نوین با کارخانجات دولتی، شبکه‌های ارتباطی، بانک‌های سرمایه گذار و فروشگاه‌های زنجیره‌ای باشد. هدف بلند او بازسازی ایران طبق تصویر غرب، یا به هر حال تصویر افراد از غرب بود. وسیله برای نیل به هدف نهایی، مذهب زدایی یا دنیانگری، برانداختن قبیله گرایی، ناسیونالیسم، توسعه آموزش و سرمایه داری دولتی بود» (آبراهامیان، ۱۲۸)

گفتمان مدرنیسم عصر قاجار با مساعدت و مشارکت روشنفکران لیبرالی نظیر سیدحسن تقی زاده، محمدعلی فروغی، احمد کسروی، که انجمن پرورش افکار پشتوانه ایدئولوژیک و فرهنگی آن را تشکیل می‌داد، عهده دار سنت ستیزی و مذهب زدایی و انجام اصلاحات در ایران گردید. که ثمره اش حاکمیتی استبدادی بر کشور بود. «مدرنیسم پهلوی با خصلت‌های وحدت گرایانه، ناسیونالیستی، نوسازانه و اقتدارطلبانه خود فضای سنتی را فرو می‌بست.» (بشیریه،

یکی دیگر از ادوار تجدد حیات ناسیونالیسم در ایران در دوران معاصر به دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت ناسیونالیسم دکتر مصدق بازگشت پیدا می‌کند که این ناسیونالیسم نسبت به ناسیونالیسم دوران قاجار و عصر رضاخان از افراط کمتری برخوردار بوده است و در جهت تعدیل حرکت نموده است. اهمیت دادن به عناصر فرهنگی و ارزش‌های سنتی تا حدودی در این قشر از روشنفکران مشاهد می‌شود و این دوران را می‌توان تجلی اتحاد لیبرالیسم با ناسیونالیسم ایرانی تلقی نمود. در این دوران کشورهای نظیر ایالات متحده آمریکا از ناسیونالیسم لیبرال حمایت می‌کردند و آن را زمینه‌ای در جهت جلوگیری از نفوذ کمونیسم در ایران می‌دانستند: «آمریکایی‌ها معتقد بودند که مؤثرترین وسیله برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم در کشورهای نظیر ایران، تقویت ناسیونالیسم است». (هرمیداس، ۱۳۷۹: ۷۶۹) موضع آمریکا در رابطه با حمایت از ناسیونالیسم در قبال کمونیسم و و پشتیبانی از دولت دکتر مصدق و به تدریج در جهت احراز نقش میانجیگری و در عین حال کمک‌هایی به نفع انگلستان به ظهور رسید. (هرمیداس، ۱۳۷۹: ۷۸) ریچارد کاتم پیرامون ناسیونالیسم دوره دکتر مصدق می‌نویسد: «در مقطع مورد نظر چنین به نظر می‌رسد که اگر روشنفکران به فرصت تاریخی دست یابند و به قدرت برسند زمینه خوبی برای ایجاد ناسیونالیسم فراهم می‌گردد چنانچه لیبرالها این قدرت را تحکیم بخشند، امکان کنترل تحول اجتماعی و سیاسی در موقعیت دشوار پیش رویشان یعنی در هنگامی که وجود داشت که بورژوازی و دهقانان به صورت انبوه به صف آگاهان سیاسی و متعهد می‌پیوستند و در صورت شکست روشنفکران لیبرال در کسب رهبری به احتمال زیاد فرصت‌ها از دست این گروه می‌رفت همراه با گسترش پایگاه این قبیل افراد آگاه سیاسی، سطح مهارت‌ها و پیچیدگی‌های سیاسی در مجموع دچار افت می‌شد و به همان نسبت زمینه برای یک عوام فریب یا دیکتاتوری نظام فراهم می‌گردید. جامعه به نقطه‌ای می‌رسید که نخبگان روشنفکران در کسب و حفظ رهبری با دشواری‌های زیادی روبرو می‌شوند. فاجعه دوران مصدق از آن روی وخیم است که روشنفکران لیبرال رهبری را به دست گرفتند اما فرزاندی و بخت نگهداری آن را نداشتند. (کاتم، ۱۳۷۱: ۲۳۰)

زندگی نامه محمدعلی فروغی

محمد علی فروغی (۱۲۵۴-۱۳۲۱ خورشیدی)، کارشناس ادبیات و فلسفه، سیاستمدار و اندیشمند علوم سیاسی و از پی‌ریزان فرهنگستان زبان و ادب فارسی و نوزایی فرهنگی تاریخ

معاصر ایران است. او زیر نظر پدرش محمد حسین خان فروغی در خانه به کمک استادان سرخانه آموزش دید و سپس وارد دارالفنون و در فلسفه، تاریخ ادبیات به دانش‌اندوزی پرداخت و کتاب سیر حکمت در اروپا را بر پایه ترجمه‌هایی که از زبان فرانسه فراهم کرده بود، نوشت. او چند بار نماینده مجلس، وزیر و نخست‌وزیر ایران شد و از کسانی بود که مدرسه عالی سیاسی را پی‌ریزی کرد. پس از اینکه رضاخان او را از صحنه سیاست کنار زد، به کار فرهنگی و تصحیح دیوان اشعار شاعران بزرگ پرداخت.

محمد علی فروغی (ذکاءالملک دوم) فرزند محمدحسین ذکاءالملک اول به سال ۱۲۵۴ خورشیدی در تهران چشم به جهان گشود. پدرش یعنی محمدحسین خان اهل اصفهان و در آنجا متولد شده بود. فروغی از یگانه مبصرها و خلیفه‌هایی بود که در سن ۱۷ سالگی به استادی فلسفه و تاریخ در دارالفنون رسید و چون پدرش محمدحسین خان ذکاءالملک در وزارت انطباعات زیر نظر اعتمادالسلطنه کار می‌کرد، محمدعلی نیز وارد وزارت انطباعات شد و از آبان ۱۲۷۳ خورشیدی به طور رسمی کارمند دولت شد و سپس در کنار تدریس در دارالفنون در مدرسه علمیه فیزیک، تاریخ و فلسفه تدریس می‌کرد. در ۱۲۷۵ خورشیدی، یعنی یک سال پس از ترور ناصرالدین شاه پدرش روزنامه تربیت را دایر کرد و محمدعلی خان سردبیر و مترجم نویسنده مقالات شد. از نوشته‌های محمدعلی فروغی در روزنامه تربیت اینطور می‌توان استنباط کرد که او از آغاز جوانی فردی بود لیبرال منش و در عین حال پراگماتیک (عملگرا) و واقع بین. در ۱۲۷۸ خورشیدی در پی بنیان‌گذاری مدرسه علوم سیاسی توسط مشیرالدوله به معلمی آنجا نائل شد و کتاب‌های ثروت ملل و تاریخ ملل مشرق را در خلال تدریس در مدرسه علوم سیاسی تالیف کرد.

فروغی سه بار به نمایندگی مجلس انتخاب شد و دو مرتبه از آن را به معاونت مجلس انتخاب شد که یک مرتبه از آن در زمان ریاست مجلس موتمن الملک بود. ۲۵ بار پست‌های وزارت جنگ، خارجه، مالیه و عدلیه را در کابینه‌های متفاوت عهده دار شد. یک بار کفالت نخست وزیر و دوبار پست نخست وزیری را احراز کرد. محمود فروغی فرزند او درباره اینکه پدرش محمدعلی فروغی در خطابه تاجگذاری رضا شاه نطقی همراه با تملق و مدهانه ایراد کرده می‌گوید که: پدر من خطابه را با ستایش جهان آفرین آغاز می‌کند و سپس یادآور می‌شود که این تخت و تاج یادگار سلاسل عدیده از ملوک نامدار است و نام سلسله‌ها و پادشاهان بزرگ را می‌برد و خدمات آنان را بر می‌شمارد. زیرا در هر کار به ویژه در کشورداری، آغاز سخن به نام خداوند

پسندیده است. پند دادن به ارباب قدرت و راهنمایی آنان داروی تلخی است که غالباً با چاشنی مداهنه تحمل شده و می‌شود. بیشتر رجال و سیاستمداران در خاطرات خود می‌گویند که اگر فروغی و حاج مخبرالسلطنه نبودند و گاهی بر سبیل مشورت نصیحت‌هایی به رضا شاه نمی‌کردند ممکن بود که رضا شاه افراط کارهایی انجام دهد که جبران آن ممکن نبود. یا اینکه بسیار این موضوع پیش آمده که این افراد به اتفاق مستوفی جان بسیاری از رجال را از مرگ حتمی نجات داده اند.

دومین کابینه فروغی در سال ۱۳۱۲ (ه.ش) با "تیمورتاش" "داور" "نصره‌الدوله"، تکمیل شد. مهمترین اقدام فروغی در کابینه دوم ترتیب سفر رضاشاه به ترکیه بود و از حوادث خونین و مهم این دوران واقعه مسجد گوهرشاد بود. از مرحوم فروغی در خانه‌اش یادداشتی دیده می‌شود که متضمن این بیت بود:

در کف شیر نر خونخوارهای / غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای

نامه مزبور به سمع و نظر رضاشاه رسید و خانه‌نشینی فروغی را به وجود آورد؛ اما بعد در دوران بحرانی شهریور ۲۰ محمدعلی فروغی دوباره از طرف رضاشاه به خدمت خوانده شد و سومین کابینه‌اش را تشکیل داد.

در زمانی که فروغی در مدرسه علوم سیاسی تاریخ تدریس می‌کرد درباره ارتباط تاریخ و علوم سیاسی اظهار داشت: «تاریخ را اصل و مبنای علم سیاست می‌دانم و عقیده دارم که بدون این علم سیاست یک مملکت معطل خواهد بود. پیشرفت کار صنایع، حرف، اصلاح، فساد اخلاق ملل، ضعف و قوت دولتها و تجاری که از آنها حاصل می‌شود در تاریخ و از تاریخ است، بنابراین برای عمل آوردن عقل انسان و تکمیل رتبه اولویت و مقام بشری تاریخ از ملزومات است. از این جهت در فرنگ و آمریکا یکی از علومی محسوب می‌شود که معلمین مدارس و شاگردان را از تحصیل آن گریزی نیست و ناچار باید بخوانند و کسی که تاریخ نداند «پولتیک» (علوم سیاسی) نداند و خطا است که دخل و تصرف در کارهای مملکتی و دولتی نماید و از آن سخن گوید». از این رو، در همان زمان که پدر و پسر دوشادوش یکدیگر در مدرسه علوم سیاسی که در واقع پایه و مبنای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران بود، به تدریس می‌پرداختند، محمد حسین فروغی ضمن نطقی گفت که نظر به اهمیتی که تاریخ در علوم سیاسی دارد به همت و احترام فرزندم محمد علی تاریخ ایران برای تدریس و تکمیل کار مدارس و مکاتب تالیف شده است. محمد علی فروغی در مقدمه تاریخی که برای مدرسه علوم سیاسی نوشت، آورده است که:

«تاریخ علم به وقایع زندگانی نوع انسان است و از ظهور و ترقی و تنزل اقوام مختلفه و آداب و رسوم و عقاید و حالات و آثار ایشان گفتگو می‌کند.

در روز نهم آبان ۱۳۰۴ شمسی طرح نمایندگان مجلس مبنی بر خلع قاجاریه و سپردن حکومت موقتی به رضاخان سردار سپه به تصویب رسید و فروغی در همان روز نخست‌وزیر گردید و بعد از آن به تشکیل مجلس مؤسسان مبادرت ورزید و از جمله کسانی بود که سلطنت را با اصلاح چند اصل متمم قانون اساسی در خانواده پهلوی استوار نمود. فروغی اولین نخست‌وزیر رضا شاه به مدت شش ماه بود. بعد از کناره‌گیری از مقام رئیس‌الوزرائی محمد علی فروغی در کابینه‌های دیگر مدتی مسئولیت پست‌هایی را بر عهده گرفت. در سال ۱۳۰۶ به سمت سفیرکبیر ایران برای حل مسائل مرزی ایران و ترکیه، مامور رفع اختلافات شد. وی توانست دوستی و مودت دو کشور را تقویت نماید بطوری که شاه ایران توسط آتاتورک به ترکیه دعوت شد. محمد علی فروغی در مقام ریاست هیئت نمایندگی ایران در جامعه ملل هم خدمت کرده است، بطوری که در کتاب آداب مشروطیت آمده است پس از ورود به جامعه ملل به اتفاق آرای نمایندگان کشورهای جهان به ریاست جامعه برگزیده شد.

در سال ۱۳۱۲ فروغی برای بار دوم به مقام نخست‌وزیری رسید و تا آذر ۱۳۱۴ در این مقام باقی ماند. گفته می‌شود؛ علت کناره‌گیری فروغی از مقام نخست‌وزیری برای بار دوم به دلیل شفاعت بدون اثر و نتیجه‌ای بود که از محمد ولی اسدی نایب‌التولیه آستان قدس رضوی نزد رضا شاه نموده بود. پسر محمد ولی اسدی داماد فروغی بوده است. محمد علی فروغی بعد از کناره‌گیری به کارهای فرهنگی پرداخت و در این دوره آثار و ترجمه‌های پراهمیتی از خود به جا گذاشت. روز پنجم شهریور ۱۳۲۰ قشون شوروی و انگلیس به ایران حمله کردند، رضاشاه فروغی را احضار نمود و مقام نخست‌وزیری را به وی سپرد. فروغی در این دوره حساس تاریخی توانست وظیفه خود را به عنوان یک وطن‌پرست به خوبی در قبال وطنش ایفاء کند. او با درایت و فهم سیاسی بالائی که داشت توانست مملکت را از خطرات بسیاری از جمله اشغال کامل کشور و تجزیه آن به دست متفقین حفظ نماید. (اسماعیلی، ویژه نامه تجمیعی، ۲۱)

فروغی و شهریور ۱۳۲۰؛ وقتی انگلیسی‌ها در این سال بهانه آوردند که شاه علیه ما تحریکات زیادی انجام می‌دهد، خواستار عزل رضا شاه و سلطنت ولیعهد شدند فروغی باید با لطایف‌الحیل این موضوع را به عرض شاه می‌رساند. او به شاه گفت: «اعلی حضرت خسته شده‌اند و باید استراحت کنند. بعد از جنگ، ملت ایران استدعا خواهد کرد که اعلی حضرت دوباره به وطن

برگردند». رضا شاه با سردرگمی و نگرانی می‌پرسد: «ما باید به کجا برویم؟» فروغی در جواب می‌گوید: "به یکی از کشورهای آمریکای جنوبی" و بعد یکی را پیشنهاد می‌کند که آب و هوای خوبی دارد و نماینده سیاسی هم در آنجا داریم این گونه رضاشاه به جزیره "موریس" تبعید می‌شود. کابینه سوم فروغی در هنگام اشغال ایران؛ فروغی هنگام اشغال ایران در شرایط بسیار سختی قبول مسئولیت کرد. او تدریجاً آرامش را به کشور بازگرداند. وی پس از امضای اتحاد با متفقین از مجلس تقاضای رای اعتماد کرد و با اینکه ۶۵ نفر از نمایندگان به او رای اعتماد دادند حاضر به ادامه کار نشد و از سمت نخست وزیری استعفا داد. فروغی سرانجام در پنجم آذر ۱۳۲۱ در سن ۶۷ سالگی درگذشت.

فعالیت‌های فروغی در دوره پهلوی اول و دوم

با شکل‌گیری دولت در معنای جدید آن، «هویت» بُعدی «ملی» یافت و دولت‌ها، هویت‌سازی را در دستور کار خود قرار دادند. در ایران نیز، حکومت رضا شاه آغازگر هویت‌سازی به شمار می‌آید. آنچه ویژگی اصلی هویت‌سازی ملی در دوران پهلوی اول می‌باشد، بی‌اعتنایی به فرهنگ ملی و عوامل سازنده آن، از یک سو و افراط در طراحی و اجرای پروژه هویت‌سازی، از سوی دیگر است. برهم زدن ترکیب نظام فرهنگی، هر چند در کوتاه مدت ظاهر جامعه را دگرگون ساخت، در بلند مدت به سرنگونی نظام سیاسی پهلوی منجر شد. پروژه هویت‌سازی دولت مطلقه پهلوی، که از آن تحت عنوان هویت ایرانی یاد می‌شود، در دوران سلطنت رضا شاه، شکل خاصی از هویت اجتماعی را ایجاد کرد. به دنبال تاسیس هویت ایرانی متجدد، بار دیگر آرایش هویتی جامعه ایران دستخوش تغییر شد و در نقشه آن دگرگونی‌های مهمی به وجود آمد. به عبارت دقیق‌تر، تکوین ساخت دولت مدرن نوساز، عامل اصلی مسلط شدن هویت‌سازی ملی و باستان‌گرایی در ایران بود. این امر تغییراتی را در آرایش هویتی ایران پیش آورد.

ملت‌گرایی

فروغی در سال‌های جنگ جهانی اول و پس از آن همواره وکیل و وزیر بود و با چشمان خود می‌دید که واحدی به نام ایران در چنگال سپاهیان عثمانی، روس و انگلیس در حال از هم پاشیدگی است، دولت‌ها از پی هم سقوط می‌کنند و احمد شاه هنوز به سن قانونی نرسیده و اوضاع روزبه‌روز نابسامان‌تر می‌شود. با پایان جنگ، فروغی همراه هیاتی به نمایندگی از ایران به کنفرانس صلح ورسای در پاریس اعزام می‌شود. تلاش‌های فروغی برای شرکت ایران در این

کنفرانس ناکام می ماند چرا که همزمان در تهران انگلیسی ها در حال عقد قرارداد ۱۹۱۹ با وثوق الدوله هستند و هم از این رو نمی خواهند نام ایران در کنفرانس مطرح شود و از سوی دیگر دولت ایران هم میل چندانی به شرکت نمایندگان اعزامی اش به کنفرانس ندارد چرا که می ترسد مبدا انگلیسی ها کشور را تجزیه کنند. در این شرایط فروغی در نامه مفصلی به ابراهیم حکیمی به تشریح وضعیت کنفرانس صلح ورسای پرداخته و از وثوق الدوله انتقاد می کند. فروغی به گلایه از عاقدان قرارداد ۱۹۱۹ می پردازد و می نویسد: «همیشه می گفتیم ایران نه دولت دارد نه ملت. جماعتی که قدرت دارند و کار از دستشان ساخته است، مصلحت شخص خود را در این ترتیب حالیه می پندارند، باقی هم که خوابند. در این صورت هیچ امیدی برای ما نیست. اگر ایران ملتی داشت و افکاری بود اوضاع بهتر برای ایران متصور می شد.» (افشار، ۷۳) او در ادامه، سیاست تسلیم محض در برابر انگلستان را نفی می کند و می نویسد: «تنها کاری که انگلیس می تواند بکند آن است که ما ایرانی ها را به جان هم انداخته پوست یکدیگر را بکنیم و هیچ کار نکنیم و متصل به او التماس کنیم که بیا فکری برای ما کن... می گویند اگر بر خلاف میل انگلیس رفتار کنیم فرضاً اعمال قوه قهریه نکند اعمال نفوذ و دسیسه می کند، ملت را منقلب ساخته اسباب تجزیه آن را فراهم می آورد. کسی نمی گوید خلاف میل انگلیس رفتار بکنید. فقط مطلب در حد تسلیم به انگلیس است که لازم نیست ما خودمان برویم به او التماس کنیم که بیا قلاده به گردن ما بگذار!»

فروغی ناامید و مغموم خطاب به ابراهیم حکیم الملک می نویسد: «ایران ملت ندارد، افکار عامه ندارد. اگر افکار عامه داشت به این روز نمی افتاد و همه مقاصد حاصل می شد. اصلاح حال ایران و وجود آن متعلق به افکار عامه است... ایران اول باید وجود پیدا کند تا بر وجودش اثر مترتب شود. وجود داشتن ایران وجود افکار عامه است، وجود افکار عامه بسته به این است که جماعتی ولو قلیل باشند از روی بی غرضی در خیر مملکت کار بکنند و متفق باشند اما افسوس بس گفتم زبان من فرسود.»

اوضاع مملکت در سال های پایانی سلطنت قاجار و در آستانه برآمدن پهلوی آنچنان به هم ریخته که فروغی امید به اصلاح امور را از دست داده است. او در دوران تصدی وزارت خارجه پس از کودتای ۱۲۹۹ در نامه ای به سید حسن تقی زاده اوضاع و احوال آشفته سال های پس از جنگ را چنین توصیف می کند: «وزرا به قول عوام مثل پیراهن و زیر جامه عوض می شوند و هر وزیری که عوض می شود و بر سر کار می آید، اجزاء ادارات را بیرون می کند و یک دسته تازه از

قوم و خویش‌های خود یا دوستان یا کسانی که با او وزیر شدنش در دسیسه کاری شریک بوده‌اند بر سر کار می‌آورد بی‌هیچ مناسبتی». فروغی در ادامه از قحط‌الرجال گلایه می‌کند و به تقی‌زاده می‌گوید: «حضرت عالی می‌دانید که قحط‌الرجال امروزی ما نتیجه آن است که در دوره سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه از لیاقت اشخاص صرف نظر شده و هوسناکی اولیای مملکت مدار امور بود. حالا به مراتب بدتر شده و فقط انتریک و دسیسه و دسته‌بندی و فحاشی و بستگی به مقامات مقتدره خارجی و داخلی میزان پیشرفت مقصود است... از طرف دیگر آخوند و ملا و روضه‌خوان منکر مدارس جدید شده، می‌خواهند در آنها را ببندند و روزنامه‌ای که برای نسوان طبع می‌شود توقیف می‌کنند. مختصر خر بازار غربی است». (افشار، ۹۹) فروغی در چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ خورشیدی خطابه تاجگذاری را ایراد می‌کند. او در این خطابه تلاش می‌کند تا به شیوه وزرای سیاستمداری چون خواجه نظام‌الملک، رضا شاه را نصیحت کند. از این روست که به شاه اندرز می‌دهد که هوای نفس و خودمحوری را فرو گذارد و در خدمت به مردم و آبادانی کشور اندیشه کند، کانون مرکزی فکر و عمل خویش را بهبود وضع مردم قرار دهد و سرمشق درستی و راستی باشد تا مردم نیز راه درست را در زندگی ببینند. سرانجام فروغی بر موضوع فساد در ایران انگشت می‌گذارد که متاسفانه پیشینه‌ای دراز و تاریک در تاریخ این سرزمین داشته و دارد. فروغی برای انتقال این مفاهیم البته زبانی فصیح دارد. او خطاب به شاه و حاضران می‌گوید: «ملت ایران باید بداند و البته خواهد دانست که امروز تقرب به حضرت سلطنت به وسیله تایید هواهای نفسانی و استرضای جنبه ضعف بشری سلطان و تشبثات گوناگون و توسل به مقامات غیر مقتضیه میسر نخواهد شد... راه درست و یگانه راه نیل به آن مقصد عالی، احراز مقامات رفیعه هنر و کمال و ابراز لیاقت و کفایت و حسن‌نیت و درایت در خدمتگذاری این آب و خاک است. خادم محترم و عزیز و خائن خوار و خفیف خواهد بود... ملت ایران می‌داند که [...] آن ضمیر منیرانی از خیال رعیت آسوده نیست و دائما در فکر بهبود احوال آنان است، و اگر هر آینه به واسطه موانع طبیعی یا فقدان وسایل و اسباب، در انجام منظور همایونی راجع به اصلاح امور مملکتی اندک تاخیر و تأنی حاصل شود، خاطر مقدس مکرر و قلب مبارک متألم می‌گردد... ملت ایران می‌بیند که امروز به فیض وجود شاهنشاهی فایق شده که رفتار و گفتارش برای هر فردی از افراد و هر جمعیتی از جماعات باید سرمشق واقع شود، و اگر طریق الناس علی دین ملوک ببیناید، همانا به سر منزل سعادت و شرافت خواهد رسید». (خطابه تاجگذاری) رضا شاه رویای تجدد خواهانی چون فروغی برای ایجاد دولت مقتدر

مرکزی، ارتش مدرن، دانشگاه، نظام حقوقی جدید، آموزش همگانی، راه‌سازی، و شکل‌دهی دولت-ملت را با کمک خود آنها محقق ساخت اما به قواعد حکومت پارلمانی واقعی نهاد و تبدیل به خودکامه‌ای تمام‌عیار شد. او معماران حکومت جدید را یک به یک مقتول و خانه‌نشین ساخت. در این میان، سهم فروغی مؤسس دانشگاه تهران که در حکومت پهلوی اول دو دوره نخست‌وزیر و همچنین سفیر و وزیر بوده، لقب «زن ریش‌دار» است و خانه‌نشینی ۶ ساله.

ملی‌گرایی و لیبرالیسم در آثار فروغی

فروغی بر نشر ارزش‌ها و آرمان‌های مدرن غربی در خصوص آزادی، تفکیک قوا و اصول روشنگری تأکید داشت. اندیشه سیاسی فروغی در کتاب «آداب مشروطیت دول» که اندکی بعد از توشیح فرمان مشروطیت منتشر شده به خوبی قابل ارزیابی است. آنچه از نوشته‌های فروغی بر می‌آید، باوری خالص به ایده ترقی و مجادله‌ای بر سر تفکیک قوا و حقوق مردمان تحت یک نظام لیبرالی است. پیش و بیش از هر چیز در اندیشه فروغی، ایده ضرورت ترقی موج می‌زند و این واقعیت که پیشرفت در غرب، اساساً به اعتبار یک بازسازی لیبرالی در حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بوده است. راز این بازسازی - که به گمان فروغی عامل اصلی پیشرفت‌ها و موفقیت‌های علمی و فناورانه تمدن غربی است - در ایجاد سیستمی برای مدیریت تمام زمینه‌های مبتنی بر فرآیند تکاملی نهفته است. (جهانگلو)

او در توضیح نقش دولت این‌گونه می‌نویسد: «وظیفه دولت این است که حافظ حقوق افراد ناس، یعنی نگهبان عدل باشد. دولت از عهده انجام وظیفه خود بر نمی‌آید مگر اینکه به موجب قانون عمل کند. وجود قانون متحقق نمی‌شود مگر به دو امر: اول وضع قانون و دوم اجرای آن. پس دولت دارای دو نوع اختیار می‌باشد: یکی اختیار وضع قانون و دیگر اختیار اجرای قانون. هرگاه اختیار وضع قانون و اختیار اجرای آن در دست شخص واحد و یا هیأت واحد باشد، کار دولت به استبداد می‌گردد... بر این پایه دولت تنها زمانی قانونی است که این دو قوه آن از هم جدا و در دست دو گروه مستقل و جدا باشد».

فروغی همچنین در کتاب دیگرش **اصول علم اقتصاد یا اکونومی پلتیک** تکلیفش را با اندیشه چپ روشن می‌سازد: «عدالت ایجاب می‌کند که میان اعضای جامعه تساوی حقوق برقرار باشد و همه بتوانند به یکسان از هیأت اجتماعی بهره‌برند. ترتیب آزادی به علت اینکه هم موجب ترقی کل جامعه و نیز برقراری تساوی حقوق می‌گردد لذا مبنی بر عدالت است. در چنین وضعی

چون هر فردی مختار اعمال خویش است و هیچ قانون منع و انحصاری در کار نیست، هر کس حق دارد در همه چیز ادعا داشته باشد و پیشرفت ادعای او فقط به لیاقت و کفایت و همراهی بخت و اتفاق بستگی دارد. اما عده‌ای این استدلال را نمی‌پذیرند و می‌گویند چون همیشه بخت و اتفاق با کفایت و لیاقت همراه نیست، بنابراین تمام مردم با وجود داشتن مساوات حقوقی، در تمتع و بهره بردن یکسان نیستند، پس دولت باید در امور تولید و توزیع ثروت دخالت کند و برابری میان مردم را برقرار سازد. نویسندگان معتقد است که با چنین کاری عدالت استقرار نخواهد یافت، زیرا که، برای اجرای این ترتیب باید از بعضی گرفته، به بعضی دیگر داد و این عدالت و مساوات نیست که اشخاص قابل را به کار وادارند و حاصل زحمت ایشان را به اشخاص ناقابل بدهند».

علی اکبر سیاسی شخصیت فروغی را مانند یک تابلوی نقاشی گرانبهایی می‌داند. برای اینکه بهتر به زیبایی آن پی ببریم باید چند قدم به عقب برویم. در وصف استعداد و قابلیت فروغی می‌نویسند که وی از فنون ادب بهره کافی و حظی وافر داشت. نویسنده و منشی کم نظیری بود. سخن سنج، سخن شناس، خطیب، ادیب، مورخ و دانشمند بود. در ارتباط با آثار و اندیشه‌های فروغی در یک قضاوت کلی می‌توان اظهار نمود که فروغی در ارادت و عشق خود به ادبیات سرزمین مادری و اهمیت انتقال علوم و ادبیات تمدن غرب به ایران پیرو توازن بود، و هر دوی آن حوزه فکری، فرهنگی را برای جامعه ایران ضروری می‌دانست. شاید فروغی پی‌برده بود که گذار از جامعه سنتی و بالطبع میراث ادبی و فرهنگی سنتی بدون مطالعه جدی در مورد آنها و باز شکافتن آنها از منظر آگاهی مدرن، میسر نخواهد بود.

فروغی و مهندسی اجتماعی

جریان روشنفکری ایران در دوره آگاهی خود نسبت به غرب تلاش‌هایش معطوف به شناخت ارزش‌ها و ایده‌های تمدن مدرن بود. مولفه‌هایی نظیر آزادی، دولت ملی، قانون و عدالت در مرکز مباحثات این دوره از جنبش روشنفکری قرار داشت. ایده‌ها و ارزش‌های برگرفته از تمدن غرب از طرف روشنفکران مشروطه بیش از آنکه بتواند سرچشمه تغییرات و تحولات بنیادین در اندیشه‌های سنتی باشد، موضوعی شد برای اعتبار بخشیدن به فرهنگ ایرانی. به زبانی دیگر روشنفکران عصر مشروطه سعی داشتند با توسل به ایده‌های تمدن جدید غرب راهی را بازکشایند تا اینکه

بتوانند اعتبار فرهنگ ایران را در تقابل با مقوله جاهلیت که از نظر آنها ناشی از ورود فرهنگ اسلام به ایران بود، افزایش دهند.

با مرکزیت یافتن قدرت سیاسی در ایران و رفع تهدیدهای متعدد سیاسی که با آغاز روی کار آمدن سلسله پهلوی، رضاشاه، در ایران شکل و قوام گرفت روشنفکران واقع‌بینی پیدا شدند که فرصت را مناسب یافتند تا آرمان‌های فکری روشنفکران مشروطه را که فقط در حد ایده‌ها باقی مانده بود، بصورت عینی و عملی متحقق سازند؛ فروغی از اولین پیشگامان این دوره بود. محمد علی فروغی با دریافت عمیقی که از تمدن غرب داشت به خوبی به ضرورت وجود نهادها برای توسعه جامعه، پی برده بود. در آن سال‌هایی که فروغی در مدرسه علوم سیاسی به شغل مترجمی مشغول بود یکی از اولین کارهای او تصحیح کتاب‌های ترجمه شده خود او، از قبیل **ثروت ملل و تاریخ ملل مشرق زمین** و قرار دادن آنها در برنامه درسی علوم سیاسی بود. بدون شک فروغی چون دیگر همفکران خود در آن دوران به اهمیت تعلیم و تربیت برای دگرگونی آگاهی اجتماعی و فرهنگی ارج می‌نهاد، و خود به عنوان یک روشنفکر به این واقعیت وقوف داشت که انتقال آگاهی جز از مجرای نهادهای مدرن آموزشی، میسر نخواهد بود. محمد علی فروغی قبل از اینکه وارد دستگاه دولتی سلسله پهلوی شود دارای تجربیاتی در زمینه سازماندهی اداری بود. در آن زمانی که فروغی به عنوان دبیر مجلس شورای ملی انتخاب شد یکی از اولین کارهایش بنیان نهادن دبیرخانه مجلس بود. او دبیرخانه مجلس را برحسب الگوی مجالس اروپایی سازمان‌دهی کرد. در واقع او تشکیلاتی را بوجود آورد که اولاً به درد احتیاجات ایران تازه مشروطه شده می‌خورد و ثانیاً از نظم و ترتیب اداری، گردش کار، و ثبت سخنان و تصمیمات نمایندگان مجلس، برخوردار بود.

فرهنگ غالب سیاسی در ایران، بویژه از سال‌های بعد از ۱۳۳۲، بر الگوی «آشتی‌ناپذیری» استوار شده است. کسانی سیاسی یا سیاستگر خوانده می‌شوند که از ابتدا بر کوس تعارض بکوبند و در واقع جایگاه سیاسی خود را در تفاوت آشتی‌ناپذیر با «دیگری»، تعریف نمایند. اگر جریان سیاسی برخلاف این رفتار کند و در واقع بخواهد ارتباط حلقه واسط واقع‌بینی عمل سیاسی و اندیشه سیاسی را بوجود آورد با انواع انگ و رنگ‌ها مواجه می‌شود. بسیاری از مخالف‌خوانی‌ها و نقدهایی که در مورد شیوه عمل سیاسی محمد علی فروغی و سایر مردان رضا شاهی و عمدتاً توسط روشنفکران دوره‌های بعد صورت می‌گیرد بی‌پایگی خود را در عمل و تجربه تاریخی ما به اثبات رسانده‌اند. از جمله سخنان بی‌ربطی که گویا نهاد سازی و مهندسی اجتماعی افرادی نظیر

محمد علی فروغی «فقط روبنایی» بوده، چیزی غیر از «شبه مدرنیسم» نیست، یا اینکه «این دسته از مردان سیاسی بیش از اینکه در خدمت مردم باشند در خدمت ارباب خود بوده‌اند»، در عمل و از نگاه امروز ما دور از واقعیت جلوه می‌کند. برآستی از جایگاه امروز اگر کارهای فروغی را در عرصه سیاست و تلاش او را برای انطباق نهادهای مدرن با ساختار سیاست در ایران به محک آزمایش روشنفکران دوره بعدی، بزنیم، چه کسی راه تجدد را در ایران صافتر کرده است؟ فروغی بعنوان یک مهندس اجتماعی واقع‌بین و نهاد ساز یا ویران‌گران این نهادها که بطور نمونه دو نهاد دادگستری و آموزش و پرورش را در بست به شریعت سپرده‌اند؟

کار روشنفکر از منظر آگاهی مدرن بستگی به نتیجه‌ای دارد که از کار فکری او حاصل می‌شود. نتیجه هر کار فکری بایستی معطوف به سعادت و خوشبختی اجتماعی باشد. از منظر تجدد، سعادت و خوشبختی شهروند اجتماع بستگی به درجه مسئولیت‌پذیری مدنی و شرکت در امور اجتماع دارد و این کار به غیر از کانال نهادهای اجتماعی میسر نمی‌شود. در جامعه‌ای که اصل شهروند اصلاً بوجود نیامده بود و از آغاز انقلاب مشروطه در ایران تازه در حال شکل‌گیری بود، نیاز به ایجاد نهادهای اجتماعی برای فعال کردن افراد برای شرکت در امور اجتماعی خود از خواسته‌های عاجل روشنفکری چون محمدعلی فروغی بود.

وجه غالب گفتمان فرهنگی روشنفکران عصر مشروطه پروزنه کردن هویت و فرهنگ ایرانی بود که بوسیله ایده‌های متنوع ابراز می‌شد. این ایده‌ها و ارزشها زمینه عملی و مادی، لاقلاً تا روی کار آمدن سلسله پهلوی، پیدا نکرد. محمد علی فروغی در راه تحقق بخشیدن آن ایده‌ها و آرمان‌های مشروطه از حضور خود در صحنه سیاست، استفاده نمود و در راه عینیت بخشیدن به نهادهای فرهنگی از چهره‌های برجسته تاریخ روشنفکری ایران بود و هست. یکی از آثار فرهنگی محمد علی فروغی تاسیس فرهنگستان ایران بود. نقل می‌کنند که فروغی فرهنگستان را به قصد جلوگیری از اقدامات خودسرانه و شتاب‌آلود چند تن از معتقدان متعصب فارسی سره که در دستگاه‌های دولتی نفوذ داشتند، ایجاد کرد. نکته بسیار جالب این است که فروغی از تندروری‌های فرهنگی گریزان بود و راه تعادل فرهنگی را پیشه خود ساخته بود. این شیوه فرهنگی از این لحاظ اهمیت دارد و قابل ذکر است که کنشگران بعدی سیاست در ایران، شیوه و کنش سیاسی خود را بیشتر در راستای تخریب فرهنگی استفاده می‌نمودند تا سازندگی فرهنگی. بطور مثال می‌توان گفت که کنش سیاسی طیف‌های سیاسی جریانات چپ در ایران مسبوق بر گفتمان فرهنگی انقلابی بود تا ساختن و بر پا کردن نهادهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی؛ آنگونه

که مدنظر کوشندگان سیاسی و فرهنگی نظیر محمد علی فروغی بود و یا اینکه کنش سیاسی اسلام‌گرایان بیشتر معطوف به مقوله فرهنگی تک بُعدی یعنی اسلام - اسلام بود.

بسیاری از ما ایرانیان دریافته‌ایم که شاهنامه بسیار سطحی و در حد نقالی بود. محمد علی فروغی با برگزاری جشن هزاره فردوسی و تعریف جایگاه فردوسی در نزد مستشرقان و ایران شناسان در اهمیت تعریف جایگاه فردوسی در فرهنگ ایران زمین، نقش بسزایی را ایفاء نموده است و تشکیل انجمن آثار ملی برای احیای فرهنگ ملی ایران در جهت نهادینه کردن اهمیت پاسداری از میراث فرهنگی بوده است. فروغی به عنوان یک روشنفکر عمل‌گرا تمامی دل مشغولیش این بود که عناصر از یاد رفته فرهنگی و یا فراموش شده فرهنگی را در قالب نهادهای جدید برای مردم ایران تعریف کرده و لذا تداوم فرهنگی آن عناصر را تضمین نماید. یکی از کارهای با اهمیت سیاسی - فرهنگی محمد علی فروغی برای نهادینه کردن یک فرهنگ سیاسی پارلمانی در ایران بررسی و معرفی این گونه از فرهنگ سیاسی در اثر «آداب مشروطیت دول» است. فروغی در این اثر به نکات ریز و پیچیده دموکراسی‌های پارلمانی در مغرب زمین می‌پردازد و مولفه‌های کلیدی آن را در این کتاب به جامعه روشنفکری ایران عرضه می‌دارد. جای بسی تعجب است که معادل این اثر بعد از ۷۰ سال هنوز نگاشته نشده است و از همه تأسف‌بارتر که هنوز این اثر در حوزه سیاست‌گران ایرانی نه به جد و نه به نقد گرفته شده است. فروغی در اثر فوق‌الذکر در پی نهادینه کردن یک گونه از فرهنگ سیاسی می‌باشد که براساس و بنیان معرفت سیاسی نوین و تجدد، استوار می‌باشد. به جرأت می‌توان ادعا کرد که این اثر در تلاش برای جا انداختن یک فرهنگ سیاسی متجددانه از آثار کلاسیک سیاسی می‌باشد که ضرورت رجوع به آن حتی امروز برای پالایش فرهنگ سیاسی سنتی از مبرمات است.

محمد علی فروغی در این دوران چون معماری توانست همراه با دیگران، نهادهای سیاسی و فرهنگی ایران را بر طبق الگوی تمدن نوین غربی پی‌ریزی کند و زمینه لازم را برای یک تحول عظیم ساختاری در ایران آینده فراهم آورد. اما جای بسی تأسف است که تلاش‌های این دوره از روشنفکران نه تنها به جد گرفته نشد بلکه مورد زنده‌ترین مسخرات، مثل «روشنفکر درباری»، «روشنفکر قربان‌گو» و خلاصه پدران «شبه مدرنیسم» ایران، قرار گرفت و پایان کار این بود که مفهوم روشنفکری در ایران در دام معماهای غیر قابل حلی مثل ملی - مذهبی و روشنفکر دینی و اخیراً روشنفکران اصلاح‌طلب، افتاد.

همکاری روشنفکران برجسته ایرانی همچون محمدعلی فروغی، سیدحسن تقی‌زاده، علی‌اکبر داور و عبدالحسین تیمورتاش با رضا شاه پهلوی و برنامه تجدد آمرانه او همواره محل بحث‌های فراوانی در تاریخ معاصر ایران بوده است. اعتقاد این روشنفکران به آرمان‌های مشروطه که تنها در دموکراسی پارلمانی خلاصه نبود، عامل این همکاری بوده است. این روشنفکران ایرانی به وسیله رضا شاه دو آرمان مهم مشروطه یعنی حرکت به سمت تجدد و همچنین ایجاد یک دولت مرکزی نیرومند را محقق ساختند.

نتیجه‌گیری:

بدون هیچ تردید محمدعلی فروغی یکی از مهمترین شخصیت‌های سیاسی سده اخیر ایران به شمار می‌رود که شروع فعالیت خود را با تدریس در همین مدارس آغاز کرد و در آینده تبدیل به جوان‌ترین رئیس مجلس شورای ملی و پس از آن مهمترین مقام سیاسی پس از شخص شاه در ایران شد. وی که رشد یافته در یک خانواده فرهنگی به شمار می‌رفت، علاوه بر فعالیت‌های سیاسی توجه ویژه‌ای به ادبیات، تاریخ و فلسفه نیز داشت و در این حوزه دست به نگارش آثار زیادی از جمله «سیر حکمت در اروپا» و «تاریخ مختصر ایران» زد. از این رو همواره در میان اهل علم و سیاست دو گونه شخصیت‌شناسی متفاوت از وی به عمل می‌آید تا جایی که برخی از سیاسیون وی را بزرگترین مدافع دیکتاتوری در دوران پهلوی دانسته و برخی نیز وی را یکی از بزرگترین مؤرخان و ادیبان و دانشمندان سده اخیر ایران به شمار می‌آورند. محمد علی فروغی را باید در شمار روشنفکران اواخر دوران قاجار به شمار آورد. سردمداران این طیف را که پیش از او به نقش آفرینی پرداختند. افرادی همچون میرزا ملکم‌خان و فتحعلی‌آخوندزاده تشکیل می‌دهند. این جریان فکری مهمترین مسأله در عقب ماندگی ایران نسبت به غرب را فقدان قانون می‌دانند و برای تنظیم و ترسیم قانون، عمدتاً تاریخ و فرهنگ ایران باستان در کنار مدرنیته غربی را الگوی مناسبی در نظر می‌گیرند.

محمدعلی فروغی با تصور اینکه لازمه حرکت ایران در مسیر توسعه، دگرگونی اساسی در رأس هرم قدرت است، حکومت قاجار را در این امر ناتوان می‌دانست. تعداد قابل توجهی از نخبگان سیاسی و فکری که سرآمدان این مملکت محسوب می‌شدند و محمدعلی فروغی یکی از آنها بود در روی کار آمدن و تثبیت رضاخان مشارکت داشته‌اند. واقعیت آن است که بدون فروغی، تدین، داور، تیمورتاش و سید حسن تقی‌زاده، رضا خان تبدیل به رضا شاه نمی‌شد و

نمی‌توانست نظام پهلوی را در ایران مستقر سازد. ساختاری که رضا شاه پهلوی خلق کرد بسیار بالاتر از توانایی‌های فردی، جهان‌بینی و سواد رضا خان بود. او یک نظامی در هنگ قزاق‌ها بود و دانش او فراتر از آنچه در هنگ قزاق آموزش داده می‌شد، نمی‌رفت. نباید فراموش کنیم که رضا شاه فاقد تحصیلات آکادمیک بود اما ساختاری که خلق کرد، مدرن بود. پس این نظام نمی‌تواند صرفاً زاییده فکر یک فرمانده قزاق باشد. این نظام به معنای دقیق کلمه بیش از اینکه مولود جهان‌بینی رضا شاه باشد، مولود اندیشه سیاسی روشنفکرانی چون داور، تیمورتاش، فروغی و... بود؛ اگر چه در رأس آن رضا شاه نشسته بود. پس از کودتای ۱۲۹۸ که منجر به روی کار آمدن رضا خان شد، با توجه به روحیات ناسیونالیستی رضاخان و همچنین همکاری انگلیس در قدرت‌گیری وی، فروغی وی را مناسب‌ترین نیرو برای تحقق ایران نوین دانست. به همین دلیل تمام تلاش خود را در انتقال هر چه سریعتر قدرت به خاندان پهلوی صرف کرد. اگر چه هیچگونه همخوانی فکری میان رضا شاه و فروغی وجود نداشت. در واقع این دو رشد یافته در دو مکتب فکری متفاوت بودند.

با این حال فروغی تمام تلاش خود را در انتقال قدرت به خاندان پهلوی انجام داد. فروغی به عنوان شخصیتی که از نخستین روشنفکران، تاریخ‌شناسان و ادیبان به شمار می‌رفت، راه برون رفت از اوضاع آن زمان ایران را توجه به قانون و مدرنیته غربی همراه با اندیشه ایرانشهری می‌دانست و بر این مبنا که رضا شاه بهترین گزینه برای تحقق این هدف است به حمایت از پادشاهی وی پرداخت. در حالیکه در این برهه وی شاهد دیکتاتوری به مراتب شدیدتر از دوران قاجار بود. فروغی بر این باور بود که فهم مدرنیته و قانون باید در شخص رضا شاه نهادینه شود، از این رو و با توجه به دوستی دیرینه‌ای که با کمال آتاتورک رهبر ترکیه نوین داشت، تلاش کرد با نزدیکی شاه با آتاتورک، ایران را در مسیر حرکت ترکیه به عنوان یک الگوی از نظر خود موفق در منطقه قرار دهد. ولی اشتباه وی این بود که شیوه حکومت آتاتورک از نوع دیکتاتوری مدرن محسوب می‌شد و در آن هیچگونه آزادی مدنی، حقوق مردم و مباحثی از این نوع مورد توجه نبود، در حالیکه این مباحث بزرگترین دغدغه فکری فروغی در آثار و سنت فکری وی محسوب می‌شد. سنت فکری وی تلفیقی بود از لیبرالیسم، ملی‌گرایی و محافظه‌کاری. به همین دلیل بود که وی باور داشت هیچگاه نباید شیوه سنتی حکومت در ایران یعنی پادشاهی از بین برود زیرا مردم به خودی خود توان تشخیص زندگی ایده‌آل برای خود را ندارند.

فروغی وجود قانون و نظم را مهمترین عامل در پیشرفت و توسعه کشور می‌دانست و بر این باور بود نوع دیکتاتوری مدرن و فشار از بالا می‌تواند این نظم را به شکل درست برقرار سازد. تفکری که در عمل از سوی وی اجرا شد ولی در بسیاری از آثار وی نفی می‌شد. فروغی شرط تعادل در جامعه را همسویی دو تفکر سنتی و مدرن می‌دانست و معتقد بود برای اجرای آن ناگزیریم برخی از آزادی‌های مردم را سرکوب کنیم در حالی که وی در آثار خود همواره از آزادی بیان و اندیشه و نشریات سخن می‌گفت.

فروغی دارای دو چهره متضاد است، یکی فروغی سیاستمدار، دیگری فروغی دانشمند و ادیب و فیلسوف. در چهره اول تمام مراحل ترقی و مشاغل مهم مملکت را پشت سر گذاشت. او در طول زندگانی سیاسی خود سه بار نخست وزیری، یک بار کفیل نخست وزیری، یک بار رئیس مجلس شورای ملی، پانزده بار وزیر امور خارجه، دارایی، جنگ، عدلیه، اقتصاد ملی، یک بار سفیر، وزیر دربار، رئیس جامعه ملل، رئیس مدرسه عالی حقوق و بالاخره رئیس دیوان عالی کشور بوده است. فروغی در چهره دوم فیلسوف و ادیب نیز بود. در جوانی به امر ترجمه اشتغال داشت، چندین جلد تاریخ جهان را ترجمه و تلخیص کرد که در مدارس آن روز کشور تدریس می‌شد. بعد به تصحیح دیوان‌های شعر پرداخت. دیوان عمر خیام نیشابوری، دیوان حافظ و دیوان سعدی و از همه مهمتر شاهنامه فردوسی به همت او تصحیح و چاپ شده که هنوز نوشته‌های او مورد استفاده است. در تأسیس فرهنگستان و احیاء زبان فارسی نقش مهمی داشت و خود مدتی ریاست فرهنگستان را عهده‌دار بود.

محمدعلی فروغی با داشتن این ویژگی‌های شخصیتی، علمی و فرهنگی توانست از جمله کسانی باشد که در پی‌ریزی اساس و زیربنای ساختمان سیاسی و فرهنگی ایران، نقش پراهمیتی را بازی نماید. او در این دوران چون معماری توانست همراه با دیگران نهادهای سیاسی و فرهنگی ایران را برطبق الگوی تمدن نوین غربی پی‌ریزی کند و زمینه لازم را برای یک تحول عظیم ساختاری در ایران آینده فراهم آورد. اما جای بسی تأسف است که تلاش‌های این دوره از روشنفکران نه تنها به جد گرفته نشد بلکه مورد زنده‌ترین مسخرات، مثل «روشنفکر درباری»، «روشنفکر قربان‌گو» و خلاصه پدران «شبه مدرنیسم» ایران، قرار گرفت و پایان کار این بود که مفهوم روشنفکری در ایران در دام معماهای غیرقابل حلی مثل ملی - مذهبی و روشنفکر دینی و اخیراً روشنفکران اصلاح‌طلب، افتاد. بازخوانی آثار روشنفکرانی چون محمدعلی فروغی، از این حیث قابل اهمیت است که دارای ویژگی‌هایی است که دوره اول سنت روشنفکری - عصر

مشروطه - و دوره آخر سنت روشنفکری - دوره ایدئولوژی‌های بومی و عرفانی - از آن برخوردار نبودند. یکی از این ویژگی‌های بنیادین رویکرد به اصلاحات اجتماعی و تحولات گام به گام در جامعه بوده است.

منابع فارسی:

کتاب

- ۱- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، تهران: نشر نی
- ۲- احمدی، حمید (۱۳۸۳)، ایران، هویت، ملیت و قومیت، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی
- ۳- ایرج افشار و هرمز همایون پور، خطابه دانشکده حقوق، سیاست‌نامه ذکاءالملک، تهران: کتاب روشن
- ۴- امینی، علیرضا (۱۳۸۶)، تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی، تهران: صدای معاصر
- ۵- بصیرت منش، حمید (۱۳۷۶)، علما و رژیم رضاشاه، تهران: عروج
- ۶- دلفانی، محمد (۱۳۷۵)، فرهنگ ستیزی در دوره رضا شاه، اسناد منتشر نشده سازمان پرورش افکار (۱۳۱۷-۱۳۲۰ش)، تهران: سازمان ملی ایران
- ۸- عاقلی، باقر (۱۳۸۶)، خاندان‌های حکومتگر ایران، تهران: نامک
- ۹- عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۲)، بحران دموکراسی در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز
- ۱۰- فوران، جان (۱۳۸۵)، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۸۷۹ شمسی تا انقلاب، ترجمه احمد تدین، چاپ ششم، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا
- ۱۱- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱)، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، چاپ اول، تهران: کویر

مقالات

- افشار، ایرج (۱۳۸۷)، یادداشت‌های خصوصی محمد علی فروغی از روزگار ۲۶ سالگی، پیام بهرستان، دوره دوم، شماره ۱ و ۲
- بوگار، پل (۱۳۷۷)، اصول علم ثروت ملل، برگردان میرزا محمد علی خان بن ذکاءالملک
- جهانبگلو، رامین (۱۳۴۴)، عقلانیت و مدرنیته در نوشته‌های محمد علی فروغی، تاریخ اندیشه در ایران، چاپ دوم، جلد دوم
- دفتری، متین (۱۳۳۵)، خاطراتی از انتخابات گذشته، مجله خواندنی‌ها

- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۴)، یاد یاران: محمد علی فروغی، رشد آموزش زبان و ادب پارسی، نیمه اول، شماره ۷۳
- صابری، مهتاب (۱۳۸۷)، اصول علم ثروت ملل، تازه‌های اقتصاد، شماره ۷۶
- غنی، مهدی (۱۳۸۸)، تربیت ملت به یاری قدرت، نگاهی به اندیشه‌های فروغی، شماره ۷۴
- ویژه، محمد رضا (۱۳۸۷)، تاملی بر رساله حقوق اساسی محمد علی فروغی، وکالت، شماره ۳۷ و ۳۸